

گزارشی درباره برگه‌های سفیدی که تازگی‌ها در سطح شهر می‌بینیم....

ادبیات خیابانی

این نوشته‌ها از کجا می‌آیند؟



یاسر نوروزی | روی دیوار خیابانی در کریم‌خان برگه‌های سفید زده‌اند که تبلیغ نیست، برای کارهایی نیست، اعلان‌های گمشده نیست یا شماره فست‌فودی که تازگی‌ها کریم‌خان آن دوروبرها رفته باشد بالا. برگه‌های سفید است که روی آن نوشته شده: «مردی سرش را داخل سطل اشغال فرو برده، دنبال غذا می‌گردد. من همیشه فکر می‌کردم آن‌جا فقط جای زباله‌هاست. مردی سرش را داخل سطل آشغال فرو برده دنبال زندگی می‌گردد.» نویسنده نامی مستعار و مخفف دارد: «دال». پایین میدان ونک هم یکی دیده‌ام. کوتاه و بی‌مقدمه بود: «پدرم موقع کار از بالای ساختمان پایین افتاد. پزشک‌ها قطع امید کردند. من از مادرم قول گرفتم نمیرد. مادرم قبول داد.» پایین این یکی هم نام مستعاری به همان شکل نوشته شده. بعضی از آنها البته هشتگی معرفی کرده‌اند تا بتوان نوشته‌هایشان را در اینستاگرام دنبال کرد؛ هشتگ «قصه‌های خیابانی». به صفحه آنها که رجوع می‌کنم گویا فعالیتی گسترده‌تر دارند. عکس‌هایی از برگه‌های داستانی‌ها را گرفته و محل نصب آن را اعلام کرده‌اند. چهار گوشه برگه‌ها چسب سفید خورده و جایی ویژه‌ای هم ندارند. روی در یک پارکینگ، کنار میله‌های شرکت گاز، آپارتمانی چندطبقه، روی دیوار کوچه‌ای متروک و... کلیت مضامین را هم می‌توان در چند گروه طبقه‌بندی کرد: عاشقانه، اجتماعی و فلسفی. اما همگی در یک نقطه مشترک هستند، شکل و شمایل روایی دارند، به گونه‌ای که می‌شود آنها را در گونه «داستانک» جاداد.

«داستانک» چیست؟

در دهه ۸۰ ترجمه‌هایی از آثار نویسندگان آمریکایی و اروپایی منتشر شد که از شکل‌گیری یک گونه داستانی تازه خبر می‌داد. کتاب‌هایی نظیر «توهم بزرگ» که ترجمه لیلیا صادقی، «پلک» که ترجمه اسدالله امرایی، «داستانک‌های آلمانی» که ترجمه ناصر غیانی و... ابتدای آشنایی مخاطبان ایرانی با این ژانر همراه نبود یا به کار بردن اصطلاحاتی نظیر «فلش»، «فلش فیکشن»، «داستان کوتاه کوتاه کوتاه»، «داستان ناگهان» یا «داستانک». هر کس آن را به نامی خطاب می‌کرد و برخی از نویسندگان ایرانی هم درصدد طبع آزمایی برآمدند. شاید نخستین کتاب ایرانی که در این زمینه چاپ شد، کتاب «بازی عروس و داماد» نوشته بلقیس سلیمانی باشد. این کتاب سال ۸۶ از سوی نشر چشمه منتشر و با استقبال مخاطبان هم مواجه شد. برای نخستین‌بار علاقه‌مندان داستان و رمان، نوشته‌هایی می‌خواندند که قالبی داستانی و روایی داشت اما شروع‌نشده به پایان می‌رسید. بعد از این کتاب، برخی دیگر از نویسندگان ایرانی هم به تاسی از این نوشته‌ها، کتاب‌هایی منتشر کردند که «کفش‌ها تو جفت کن» نوشته ضحی کاظمی جزو آثار مقبول به شمار می‌آمد، چرا که خیل زیادی از داستان‌نویسان یا نوشته‌هایی خام‌دستانه از این‌ها می‌دانند یا اصولاً چوب‌نوشتن در چنین ژانری را نمی‌دانستند. به‌عنوان مثال عده‌ای آن را با هیکو اشتباه می‌گرفتند و درصدد ثبت لفظاتی شاعرانه بودند. عده‌ای دیگر هم گمان

می‌کردند قربانی کردن عناصر داستان، راه رسیدن به داستانک است. برخی هم وی‌نوشته‌های کوتاه را به‌عنوان داستانک قالب می‌کردند. هم‌زمان دشمنانی هم قد علم کرده بودند و طبق معمول تاریخ ادبیات این‌گونه را بی‌ارزش و زودگذر می‌دانستند. در هر حال «داستانک» هر چه بود و هر کیفیتی داشت، کم‌کم بین مخاطبان راه باز کرد. امروزه البته کتاب‌هایی در این گونه، کمتر چاپ می‌شود، چرا که فضای مجازی محملی راحت‌تر برای آرایه آنهاست. ناشران هم هنوز اعتمادی واقع به این گونه ندارند. اما به نظر می‌رسد زندگی در این عصر با تغییر و تحولات جدید، راه را برای «داستانک» باز کرده است، حتی در کوچه‌پس‌کوچه‌ها و خیابان.

ادبیات زیرزمینی

هر چند حضور «قصه‌های خیابانی» روی در و دیوار شهر ما تازگی دارد اما ردپای آن را اگر بی‌گیریم می‌رسیم به «سامیزدات». این اصطلاح را نخستین‌بار نیکولا گلازکوف، شاعر روس به کار برد. «سامیزدات» یعنی «خودم منتشر می‌کنم». سبقت آن نیز بر می‌گشت به زمانه‌ای که فضای بسته برخی کشورهای کمونیستی اجازه چاپ و انتشار کتاب‌های منتقد یا مخالف را نمی‌داد. نویسندگانی چون آیزاک آسیمواف در دوران استالین به قتل رسیدند و عده‌ای دیگر هم نظیر الکساندر سولژنیستین به اردوگاه‌های مخوف آن دوره تبعید شدند. سولژنیستین بعدها کتابی منتشر کرد درباره خاطراتش از اردوگاه‌های مخوف

استالین با عنوان «مجمع‌الجزایر گولاگ» که به همت عبدالله توکل به فارسی ترجمه شده است. این اتوبیوگرافی ترازیک و عذاب‌آور، بعدها به شکل «سامیزدات» در شوروی سابق منتشر شد. ایوان کلیما در کتاب «روح پراگ»، گریزی به انتشار سامیزدات‌ها در چک هم می‌زند؛ کتاب‌هایی که از سوی نویسندگانی چون میلان کوندرا در همین شکل و شمایل منتشر شدند. سامیزدات‌ها در ابتدا به شکل رونویسی و کپی‌برداری دست‌به‌دست انجام می‌شدند اما بعدها مقاومت‌های زیرزمینی سبب شد در قالب چاپ و پلی‌کپی نیز در ابعاد گسترده‌تر به چاپ برسند. هر چند حکومت هرازچندگاهی به جمع‌آوری کتاب‌ها و دستگیری نویسندگان اقدام می‌کرد. در موسیقی نیز، همین وضع در اصطلاح «مگنی‌تیزدات»، متبلور شد؛ نوازندگانی که کاری به قانون نداشتند و با ابزار و آلات موسیقی هر جا که مجال می‌یافتند در نواختن و نشر تفکر خود در قالب موسیقی می‌پرداختند. اما با گذشت زمان، سامیزدات‌ها در تعریف تاریخی خود با فروپاشی سلطه کمونیسم از بین رفتند. این گونه معترض و زیرزمینی، در واقع همان شکل و شمایل کتاب‌های «افتست» است که همین قالب نیز چند سالی است از بین رفته. گسترش فضای مجازی در واقع سبب شده هیچ نوشته‌ای با منع سانسور مواجه نباشد. تلگرام و اینستاگرام این روزها نمونه بارز انتشار هر گونه جملات و تفاسیری هستند. هر چند نویسنده ممکن است

داستانک‌ها ریشه در کجا دارند؟

داستان آبرفتن داستان‌ها

محبوبه قوام |

دل‌م به حال انسان‌های اولیه می‌سوزد. بندگان خدا لایب نصف روز را عاقل و باطل می‌گذرانده‌اند. شب می‌نشسته‌اند دور آتش و برای همنوع خودشان خاطره می‌گفتند (خاطره یا تجربه‌ای که در طول روز داشتند) و لایب از این راه زور می‌زدند تا غروب را به شب برسانند و وقت بگذراند. تلفنی نبوده که از فقاخبر بگیرند یا کنتری که بردارند و کانال عوض کنند. بعدها هم این خاطرات و تجربیات، شکل قصه به خود گرفتند و تقالاتی پدید آمدند که بهتر می‌توانستند سرجماعت را گرم کنند. این رشته (نقالی و قصه‌گویی را عرض می‌کنم) البته فوت‌وفن‌های فراوان دارد اما دقت کنید در همه آنها یک مؤلفه مشترک است؛ انسان. یعنی حتی وقتی از دیو و دد هم صحبت می‌شود، باز مقصود قصه‌گو انسان است؛ انسان همراه با رذایل و فضایلش. جالب این‌جاست وقتی می‌خواسته‌اند از فضایل انسانی صحبت کنند و قصه بگویند، دست به دامن رذایل می‌شدند! باور کنید چیز پیچیده‌ای نیست. قصه چوپان دروغگو را مرور می‌کنم؛ چوپان، گوسفندان را به چرا برده. پای درخت که نشسته با خودش می‌گوید بهتر نیست محض تفریح هم شده یک سر گرمی جالب برای خودش بتراشد. فکر بدی نیست! بلند می‌شود، داد و فریاد کتان به ده برمی‌گردد و می‌گوید گرگ آمده. مردم دوان دوان خود را به گله می‌رسانند اما لحظه‌ای نگذشته می‌فهمند که مضحکه چوپان شده‌اند و گرگی در کار نیست. بار بعد اما وقتی واقعا گرگ به گله می‌زند و چوپان کمک می‌خواهد، کسی به دادش نمی‌رسد. «ولادیمیر ناباکوف» (داستان نویسنده شهباز روس) اعتقاد دارد اگر چوپان دروغگو، دروغگو نبود، اصولاً ادبیات داستانی شکل نمی‌گرفت. البته به این معنی نیست که چوپان‌های راستگو، آدم‌های بی‌ارزشی هستند، قضیه این‌جاست که اگر چوپان راست می‌گفت و انسان راست‌گویی بود، خوب همه چیز سر جای خودش بود و دیگر مشکلی نبود. بعدها هم قصه او سر زبان‌ها نمی‌افتاد و مردم آن را سینه‌به‌سینه برای فرزندان‌شان نقل نمی‌کردند. در واقع پایه این قصه‌براساس یکی از رذایل هزاران سال بعد از این قصه‌گویی‌ها، هنوز هم پایه داستان و قصه، رذایل انسانی است، یعنی از رذیلت‌ها بهره می‌گیرند تا فضیلت‌های انسان را پررنگ کنند. باز هم شمارا از جاع می‌دمم به نخستین داستان مدرن دنیا: مردی سلاح برمی‌دارد، زین و بی‌رق می‌بندد، اسب راهی می‌کند و سپر به دست می‌رود به جنگ دشمن. آن هم دشمن فرعی! «دن کیوت» بیچاره فکر می‌کند اسباب، دشمن او است و باید آن را تکه‌تکه کند. این‌ها هم رذیلتی مثل «توهم» و «خوددیز گیبینی» انسان، دست‌مایه قرار می‌گیرد تا نویسنده چیز دیگری بگوید، یعنی به زبان ساده بگوید: هی آدم! آدم باش و خودت را فریب نده! این رمان را نخستین رمان مدرن دنیا می‌دانند؛ مانی هزار و چندصد صفحه‌ای که در ایران به همت زینباده «محمد قاضی» ترجمه و ماندگار شد. حالا بعد از گذشت قریب به ۴۰۰ سال از تألیف «دن کیوت»، انسان دوباره بر گشته به همان قصه‌های اولیه! البته این بار نه به خاطر این که کاری ندارد و ناچار است بیکار بنشیند و شب را بگذراند. نه انسان امروز آن قدر کار دارد که دیگر گوش شنوایی برایش باقی نمانده. گوش بشر بیچاره امروز پر است از اطلاعات (یا بهتر است بگوییم لاطانات) و دیگر فرصت شنیدن و خواندن ندارد. بنابراین آن داستان‌های حجیم چندصدصفحه‌ای، کوچک و کوچک‌تر شده‌اند و ژانری پیدا شده به اسم «داستانک»؛ ژانری که لایب پاسخگوی بشر پرکار و شلوغ امروز است.



نمونه‌هایی از داستانک‌های جهان و ایران

بازی جنگ ران بست

ترجمه اسدالله امرایی

«سر جوخه «جان تلمس» که در گل چمپاتمه زده بود که با شنیدن نخستین صدای انفجار، خود را باخت. صدای مادرش را واضح‌تر از صدای انفجار جبهه می‌شنید: «جان‌اشام حاضر!» گریان، تفنگ خود را انداخت و به طرف صدا دوید. مسلسلی چه‌چه زود بعد ساکت شد.»

تحلیل

سر جوخه، وسط میدان جنگ، دلش برای کودکی، مادر، خانواده و... تنگ می‌شود. ناگهان می‌رود به خاطرات. بعد بلند می‌شود و انگار خواهد بازی را کنار بگذارد، تفنگ را می‌اندازد. غافل از این که این بار، بازی به شدت جدی است. او می‌میرد... به نظر می‌رسد در این داستانک ترازیک و قدرتمند، همه چیز سر جای خودش است اما خوب، همه مثل هم نیستند. نویسندگان زیادی داستانک نوشته‌اند اما همه نتوانسته‌اند مثل «بویین» یا «بست» بنویسند. در ایران هم ما چرا به همین منوال بود. هم‌زمان با انتشار ترجمه‌ها، نویسندگان ایرانی هم دست‌به‌کار شدند و داستانک‌هایی نوشتند و منتشر کردند. معدودی از آنها قدرتمند و قابل تأمل بود و بسیاری از آنها، کم‌ارزش. مقصودم از «رزش»، ارزش ادبی است و الا بی‌شک این داستانک‌ها برای خود نویسنده یا حتی عده‌ای از مخاطبان ارزشمند است.

خاک مادر بلقیس سلیمانی

پدر گفت: «مادرت رفته تو آسمون‌ها». عمه گفت: «مادرت رفته به سفر دور و دراز». خاله گفت: «مادرت اون ستاره پر نور کنار ماهه.» دختر بچه گفت: «مادرم زیر خاک رفته.» عمه گفت: «آفرین، چه بچه واقع‌بینی. چقدر سریع با مسأله کنار اومد». دختر بچه از فردای دفن مادرش، هر روز پدرش را وادار می‌کرد او را سر قبر مادرش ببرد. آن‌جا ابتدا خاک گور مادر را صاف می‌کرد، بعد آن را آبپاشی می‌کرد و کمی با مادرش حرف می‌زد. هفته سوم، وقتی آب را روی قبر مادرش می‌ریخت، به پدرش گفت: «پس چرا مادرم سبز نمی‌شه؟!»

تحلیل

«سلیمانی» در مجموعه «بازی عروس و داماد» بیش از ۶۰ داستانک نوشته بود که برخی از آنها نمونه‌های زیبایی داستانک‌های فارسی هستند. در این راه البته او تنها نبود. پیش از او «کامران محمدی» نیز داستانک‌هایی با عنوان «قصه‌های پری‌وار» به چاپ رسانده بود. پس از او نیز کسانی مثل «رسول یونان» اقدام به انتشار داستانک کردند.

جبران مافات استیلی بویین

ترجمه لیلیا صادقی

«به خانواده‌م بگو عاشقانه دوست‌شون دارم»

تحلیل

«بویین» آمریکایی یکی از مشهورترین داستانک‌نویس‌های دنیاست که سعی می‌کند در کمترین کلمات، قال قصیه را بکند. البته هوش انسان امروزی به‌رحال بیشتر است و باید اهمیت حرف‌های نگفته را بداند و فوراً آن را درک کند. باید تخیلش را به کار بندد. چرا طرف می‌گوید: «به خانواده‌م بگو...؟» و چرا اسم داستانک «جبران مافات» است؟ می‌شود حدس زد کسی در حال خودکشی یا ترک خانه و خانواده است و این جمله آخرین وصیت او است. «بویین» سعی می‌کند در کمترین کلمات، یک لحظه دراماتیک خلق کند. داستانک‌های «بویین» چندسال پیش به همت «لیلیا صادقی» تحت‌عنوان کتاب «توهم بزرگ» منتشر شدند. در آن سال‌ها (یعنی اواسط دهه ۸۰)، داستانک‌های زیادی در ایران ترجمه و منتشر شد. داستانک‌هایی با ترجمه «اسدالله امرایی» (کتاب پلک)، «گیتا گرکانی» (مجموعه داستانک‌های ۵۵ کلمه‌ای) و... بعدها هم کسان دیگری مثل «ناصر غیانی» (کتاب داستانک‌ها)، «علی عبدالهی» (یک جفت چکمه برای هزارپا) و... ترجمه‌های دیگری از این ژانر آرایه دادند. بعضی از این داستانک‌ها به‌شدت تأمل‌برانگیز بودند و بعضی دیگر الحق و انصاف، لوس و بی‌معنی!

